

## حل معضل ادعای اعتبار همگانی در نقد سوم کانت

Sahandkh8@gmail.com

سرهند خیرآبادی / دانشجوی دکتری فلسفه هنر دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

Mohammadshokry44@gmail.com

محمد شکری / استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۵

دریافت: ۹۸/۰۷/۱۱

### چکیده

کانت در نقد سوم به دو روش کاملاً متفاوت اعتبار همگانی را در حکم ذوقی میسر می‌بیند. یکی از روش‌ها مطالبه از دیگری برای هم‌رأی شدن است و دومی، شکلی از آزادی فردی و در نهایت جمعی را منتج می‌شود. این دو مسیر متفاوت، مفسران را به نظریات متفاوتی رسانده است. گروهی چون راجرسون ادعای اخلاقی بودن درخواست کانت را دارند و گروهی دیگر چون گایر ادعای شناختی بودن این ادعا را. در این پژوهش سعی بر آن است که راه‌حلی مناسب برای حل معضل اعتبار همگانی در حکم ذوقی ارائه شود. راه‌حلی که در آن هم زیبایی در نظریه کانت لحاظ شود و هم اخلاق؛ با تکیه بر نظریه سوبژکتیویته.

**کلیدواژه‌ها:** کانت، حکم ذوقی، سوبژکتیویته، ضرورت لذت، ضرورت توجه.

قوه حکم بخشی از فاهمه‌ای است که وظیفه‌اش حکم کردن است؛ اما با کارکردی متفاوت نسبت به قوه شناختی. آن تفاوت عبارت از این است که نقطه شروع ما در قوه حکم، خود حکم است. وقتی می‌گوییم فلان چیز را شناختیم، در اصل داریم آن امر جزئی را زیر امری کلی می‌بریم. ما قاعده‌ای کلی یا مفهومی کلی داریم که برای شناخت هر چیزی، امر جزئی را مصداقی از امر کلی می‌گیریم. در حقیقت، «فهم» چیزی نیست جز بردن جزئی داده شده زیر لَوای کلی‌ای که از قبل به صورت پیشینی معلوم بوده است. در قوه فاهمه، مفاهیم کلی از قبل بوده‌اند؛ اما قوه حکم قوه‌ای است که کلی‌اش از قبل معلوم نیست. لذا جزئی‌ای به ما داده می‌شود که طبق عادت، برای فهم‌اش باید زیر یک کلی برود؛ بی‌آنکه کلی از قبل معلوم شده باشد. در این نقطه است که عرصه‌ای پا به میان می‌گذارد به نام «هنر».

برخلاف نظر تجربه‌گرایان که لذت زیبایی‌شناسانه را لذتی شخصی همچون لذت چشایی می‌دانند، معتقد است لذت زیبایی‌شناسانه معقول بوده، پیرو همان اصل غایت‌مندی است. کانت با آنکه می‌داند درک زیبایی‌شناسانه لذتی سرتاسر شخصی است، اما از آن انتظاری کلی دارد. می‌توان همچون خود کانت، این امر را تعبیر به یک آنتی‌نومی کرد. حکم زیبایی‌شناسانه از طرفی بیان یک حس خصوصی است و از طرفی دیگر در قالب یک حکم چنان است که کلی باشد؛ گرچه کانت معتقد است که این امر شدنی است.

از دیدگاه کانت، زیبایی‌شناسی عبارت از یک مفهوم نیست، به این معنا که من بگویم «گل‌های کوه سهند زیبا هستند»؛ بلکه زیبایی‌شناسی «دریافت جزئی ما به نحو حسی» است؛ یعنی وصفی از اوصاف عینی شیء را شناسنده نمی‌گوید، بلکه حکم صادره، وصفی است از احوال شناسنده که تحت تأثیر تحریک زیبایی‌شناختی و تحریک لذت در او ایجاد می‌شود. این وصف، از درون انسان سرچشمه می‌گیرد. به تعبیری، نوع نگاه سوژه است که ترتیب برخورد با شیء را چیدمان می‌کند. اینکه آیا شیء پیش‌رو زیباست، یا آنکه زیبایی شیء را چه چیز و چه کس بدان نسبت می‌دهد، بحث هیوم نیز بوده است. «اگر دقیق صحبت کنیم زیبایی در شعر قرار ندارد، بلکه در احساس یا ذوق خواننده است. اعیان هنری زیبا فی‌نفسه دارای هیچ ارزش و اعتباری نیستند» (هیوم، ۱۹۹۷، ص ۱۸۸). معیار در اصل، معیار سوژه‌کتیویته است. به تعبیری دیگر، شیء نیست که زیباست، بلکه این زیبایی در احساس و ذوق سوژه وجود دارد.

حس من این است که بیشتر درس‌رهای که برای تعبیر کردن کانت می‌کشیم، ریشه در پایه‌ای‌ترین ادعایی است که کانت سعی در توضیح آن دارد؛ همان‌جا که کانت اذعان می‌کند: «توجیه حکم ذوقی به نحو سرنوشت‌سازی گره به ادعای «اعتبار همگانی» خورده است (راجرسون، ۱۹۸۲، ص ۳۰۱).

لذت بردن دیگری از همان شیء که من در حال لذت بردن از آن هستم، کلید اصلی اعتبار کلی حکم ذوقی خواهد بود. آنچه مشخص است، این است که معضل اعتبار همگانی حکم ذوقی، در حکم صادرشده از سوی نفر اول ریشه دارد. اگر ما چنین برداشتی از نقد سوم کانت داشته باشیم که با صادر شدن یک حکم، به‌سادگی اعتباری همگانی روی می‌دهد، بی‌شک در فهم فلسفه او به خطا رفته‌ایم. از طرفی بدون در نظر گرفتن اعتبار کلی هم، حکم ذوقی‌ای در کار نخواهد بود. پس باید خود حکم را مورد بررسی قرار دهیم و بفهمیم که چگونه می‌توان نفر دوم را با حکم ذوقی صادر شده از سوی نفر اول هم‌مسیر کرد. لذت بردن از ابژه برای اعتبار همگانی، یک درخواست الزامی است یا انتخابی آزاد در نقد سوم است؟

در ابتدا باید به این مسئله پرداخت که تفاوت کلی بودن حکم شناختی چه تفاوتی با کلی بودن حکم ذوقی دارد. تفاوت بسیار واضح است: نبود مفهوم. «برای تشخیص اینکه چیزی زیباست یا نه، تصور را نه به کمک فاهمه به عین برای شناخت، بلکه به کمک قوه متخیله (شاید متحد با فاهمه) به ذهن و احساس لذت و الم آن نسبت می‌دهیم» (کانت، ۱۳۹۳، ص ۹۹).

اصل بر این است که حکم ذوقی فاقد مفهوم است و هیچ تعین ازپیش تعیین شده‌ای برای احکام ذوقی مشخص نیست و این برخلاف اعتبار کلی بودن در احکام شناختی است.

احکام ذوقی شخصی هستند و احکام شناختی اعتباری کلی دارند؛ بدین معنا که ما در احکام ذوقی از طریق حکم شخصی، به اعتبار کلی می‌رسیم، اما در احکام شناختی بدین صورت نیست. در احکام شناختی حکم صادر شده، به دلیل همان حضور مفهوم از همان ابتدا اعتباری کلی را دارا هستند. اگر من می‌گویم «هنالیزا زیباست» این حکم، براساس بازی قوای خیال و فاهمه، لذتی شخصی در من را ایجاد می‌کند که از طریق وجه اشتراک این بازی و به دست آمدن لذت، چنان دیگری، اعتبارم بوی همگانی به خود می‌گیرد. اما وقتی می‌گویم  $12=7+5$  است، این حکم از همان ابتدا کلی بودن‌اش مشخص است؛ زیرا این حکم براساس مفهومی ازپیش تعیین شده صادر شده است. اعتبار کلی بودن احکام شناختی مبتنی بر ابژه است، درحالی که اعتبار احکام ذوقی مبتنی بر سوژه؛ یعنی احکام ذوقی، اعتباری سوژه‌کنیو دارند و احکام شناختی اعتباری ابژکتیو. با تمایزهایی که به دست داده شد، می‌توان بحث درباره اعتبار همگانی را در احکام ذوقی ساده‌تر پیش برد.

برای اعتبار همگانی احکام ذوقی می‌توان دو حالت را در نظر گرفت؛ یا آنکه نفر دوم حکم ذوقی را در نهایت آزادی می‌پذیرد و اعتبار همگانی برقرار می‌شود و یا در حالت دوم، نوعی الزام و اجبار برای پذیرش این حکم دیده می‌شود. این بحث بسیار می‌تواند حائز اهمیت باشد؛ زیرا کانت برای آنکه این بحث را شاکله‌مند سازد، مبحث بی‌علاقگی را در همان گام نخست (کیفیت) به میان می‌آورد تا بحث شخصی حکم ذوقی را از احساس لذت و الم برهاند و بنیان اعتبار همگانی را به بخشی دیگر، یعنی حالت ذهنی و بازی آزاد قوا بدهد. با این مسیر، کانت سودای آن داشته تا بدین صورت، اعتبار همگانی بودن حکم ذوقی را استعلایی بداند.

حال دو فرضیه پیش رو داریم: بحث اول این است که ما «باید بدانیم که همه، هماهنگی آزاد را خوش آیند می‌دانند» یا که خیر؟ یعنی در همه انسان‌ها بازی آزاد قوا، منجر به لذت و خوشایندی است؟ بحث دوم، زبانی است که کانت برای انتقال حکم برمی‌گزیند.

بنابراین یا حاکم حکم در آزادی نفر دوم، موافقت دیگری را طالب است، یا در حالتی دیگر، حاکم حکم با الزامی بسیار موافقت را طلب کند. در ابتدا باید فهمید که کانت، برای اعتبار همگانی حکم ذوقی، چه روشی را به کار می‌گیرد؛ زیرا آزادی در ابتدا در فرد به وجود می‌آید و سپس آن را به جمع انتقال می‌دهد؛ انتقالی که بیشتر جنبه‌ای عقلی دارد تا جنبه‌ای تجربی. کانت مدعی است که این انتقال باید برای همه میسر باشد.

من اینجا این پرسش را در نظر می‌گیرم که ما چطور باید این ادعا را درک کنیم؟ اگر بخواهم نظرم را ساده بگویم این است که حکم ذوقی برای کانت گونه‌ای (حکم) الزام‌آور است. به‌ویژه در آنجا که یک حکم ذوقی برای تمام انسان‌ها حکم می‌کند که اگر آنها هم (همچون من) به‌درستی به شیئی که من آن را زیبا نامیده‌ام (یا به آن حکم زیبایی داده‌ام) التزام کنند، پس آنها نیز باید از آن شیء لذت ببرند (راجرسون، ۱۹۸۲، ص ۳۰۱).

سپس راجرسون اضافه می‌کند: «کانت ادامه می‌دهد، او در حین قرائت حکم‌اش، از چیزی که زیاست می‌گوید: بر روی لذت دیگران برای موافقت با حکم صادره، حساسی باز نمی‌کند؛ بلکه او موافقت از دیگران را طلب (Demand) می‌کند» (همان، ص ۳۰۲).

سیر رسیدن به اعتبار همگانی در نقد ذوقی، اساس کار را مشخص خواهد کرد. راجرسون این سیر را در چهار مرحله توضیح داده است. به اعتقاد راجرسون، پس از این چهار مرحله حکم، اعتبار همگانی کسب می‌شود.

۱. ما به شیء به طور مناسب بها دهیم (یا توجه کنیم) (که برای کانت به این معناست که شیء را بی‌خودخواهی و به دور از علاقه شخصی بررسی کنیم)؛

۲. از شیء، لذت ببریم؛

۳. منبع این لذت را در هماهنگی آزاد متخیله و فاهمه پیدا کنیم، پس:

۴. حق داریم پیش‌بینی کنیم که هر کس به شیء به‌طور مناسب بها دهد (توجه کند) احساس لذت خواهد کرد (همان).

با این دسته‌بندی، اعتبار همگانی از حکم ذوقی کسب خواهد شد؛ ولی بحث از همین‌جا آغاز می‌شود. یا فرد می‌باید از دیگری انتظار داشته باشد (که بیشتر مفسران از جمله پل‌گایر در کتاب *ادعای ذوقی* چنین برداشتی دارند)

که با رأی او هم‌نظر باشد، یا آنکه باید از دیگری طلب (که راجرسون به این بخش اعتقاد دارد) کند که هم‌نظر رأی صادره، رأی دهد. از طرفی، بسیاری از مفسران کانت، با آنکه انتظار داشتن را برای اعتبار همگانی قبول دارند، اما

«این را نفی نمی‌کنند که کانت درباره طلب کردن هم‌رأی بودن هم صحبت می‌کند». آنچه معلوم است، این است که برای کانت، متداول‌ترین زبانی که توافق دیگران را حاصل کند این است که شیء زیبا، در همگی ایجاد لذت

می‌کند. از طرفی دیگر، این برداشت اساسی هم وجود دارد که زمانی که کانت در بند هفتم می‌گوید: «و منتظر توافق دیگران با حکم خود درباره رضایت نمی‌ماند، زیرا پیش از آن بارها با این توافق روبه‌رو شده است، بلکه این

[توافق] را از آنان مطالبه می‌کند» نشان‌دهنده آن است که برای کانت، این فقط یک اعتبار همگانی ساده نیست، بلکه به تعبیر راجرسون، این وظیفه‌ای اخلاقی است.

پیش از این می‌دانیم که کانت در نقد اول سراغ طبیعت می‌رود و در نقد دوم سراغ آزادی. او در این بین متوجه یک شکاف اساسی ما بین فاهمه و عقل می‌شود و نقد سوم، با تکیه بر حکم تأملی قرار است که این شکاف را به

وسیله یک پل، به یکدیگر وصل کند. کانت تمام تلاش خود را می‌کند که احکام ذوقی، کاملاً استقلال خویش را داشته باشد. او در بند ۵۹ نقد سوم، در چهار بخش توضیحی تقریباً مفصل مبنی بر این استقلال می‌دهد.

۱. زیبا بی‌واسطه خوشایند است (اما فقط در شهود تأملی، نه همانند اخلاق، در مفهوم)؛

۲. زیبا سوای هر علاقه‌ای خوشایند است (خیر اخلاقی مسلماً به طور ضروری با علاقه‌ای پیوند دارد گرچه نه با علاقه‌ای که مقدم بر داوری درباره رضایت باشد بلکه علاقه‌ای که ابتدائاً توسط آن ایجاد می‌شود)؛

۳. آزادی قوه متخیله (و بنابراین آزادی حساسیت قوه ما) در داوری درباره زیبا، به‌مثابه هماهنگی با قانونمندی فاهمه تصور می‌شود (در حکم اخلاقی، آزادی اراده به‌مثابه هماهنگی این دومی با خودش بر طبق قوانین کلی عقل اندیشیده می‌شود)؛

۴. اصل ذهنی در داوری درباره زیبا به‌مثابه کلی تصور می‌شود، یعنی به‌مثابه معتبر برای هر کس، گرچه توسط هیچ مفهوم کلی قابل شناخت نیست (کانت، ۱۳۹۳، ص ۳۰۷).

این نکته را کانت فقط در این بند مطرح نمی‌کند. برای نمونه او در بند ۳۱ و در تحلیل امر والا نیز به تمیز دقیقی از استقلال احکام ذوقی از احکام شناختی و اخلاقی می‌پردازد و معتقد است که ما «با هیچ حکم شناختی روبه‌رو نیستیم - نه حکم نظری که مفهوم طبیعت به‌طور کلی را که ساخته فهم است، نه حکمی عملی (محض) که ایده اختیار را که به‌مثابه [ایده‌ای] پیشین توسط عقل فراهم می‌شود» (گرچه در بحث *پل‌گایر*، او دلایلی دقیق برای اثبات شناختی بودن حکم ذوقی می‌دهد). در احکام ذوقی روبه‌رو نیستیم. کانت، حکم ذوقی را مستقل از حکم شناختی و حکم اخلاقی می‌داند. با این حال راجرسون در اعتبار همگانی احکام ذوقی، نوعی باید اخلاقی می‌بیند و معتقد است کانت قصد دارد احکام ذوقی را به سمت وظیفه اخلاقی سوق دهد. «زبان طلب کردن موافقت (عمومی)، بنا بر تفسیر غالب، در بخش‌های بعدتر «نقد» دیده می‌شود و هدف کانت این است که اهمیت اخلاقی حکم ذوقی را نشان دهد» (راجرسون، ۱۹۸۲، ص ۳۰۳).

در زبان آلمانی دو واژه *erwarten* و *fordern* با یکدیگر قابل مقایسه‌اند. *erwarten* به معنای انتظار داشتن است و *fordern* به معنای طلب کردن. زمانی که از *erwarten* در جمله خود بهره می‌بریم، نوعی تقاضا یا انتظار داریم که طرف روبه‌رو کاری را برای ما انجام دهد. به تعبیری انگار طلبی از کسی نداریم؛ فقط از او تقاضایی داریم. اما در هنگام استفاده از واژه *fordern* شرایط چنین نیست. طرف روبه‌رو باید کاری را که از او می‌خواهیم، حتماً برای ما انجام بدهد؛ یعنی او موظف است برای ما کاری کند. کلمه *fordern* از نظر کاربرد، بسیار نزدیک به *muten* است. با آنکه به معنای انتظار داشتن است، اما این انتظار داشتن، در خود، نوعی توقع در حتمی به انجام رسیدن عمل مدنظر را نیز، حمل می‌کند. در اصل، واژه‌های *muten* و *fordern* هر دو نوعی مطالبه را همراه با یکدیگر دارند؛ با این تفاوت که اولی انتظاری همراه با طلب دارد و دومی، کاملاً طلب کارانه مورد استفاده قرار می‌گیرد. کانت در بخش اول بند هفتم چنین می‌نویسد:

“Reiz und Annehmlichkeit mag für ihn vieles haben, darum bekümmert sich niemand; wenn er aber etwas für schön ausgibt, so mutet er andern eben dasselbe Wohlgefallen zu: er urteilt nicht bloß für sich, sondern für jedermann, und spricht alsdann von der Schönheit, als wäre sie eine Eigenschaft der Dinge” (Kant, 1922, p. 56).

شاهدیم که کانت، از واژه *mutet* که مشتق شده از واژه *muten* است، بهره می‌برد. سپس او در ادامه، برای قطعی بودن انتقال‌پذیری لذت از امر زیبا، از واژه *fordert* که مشتق از واژه *fordern* است استفاده می‌کند.

“Er sagt daher, die Sache ist schön; und rechnet nicht etwa darum auf anderer Einstimmung in sein Urteil des Wohlgefallens, weil er sie mehrmalen mit dem seinigen einstimmig befunden hat, sondern fordert es von ihnen” (Ibid).

این دو واژه، کاملاً در راستای یکدیگر، حقی را طلب می‌کنند. در ابتدا *muten* انتظاری همراه با حق را می‌خواهد و سپس *fordern* آن حق را طلب می‌کند. اما این دو انتظار همراه با طلب، در ترجمه‌های انگلیسی و فارسی منتقل نمی‌شوند. با آنکه در ترجمه *fordern* همه‌گی مطالبه را لحاظ کرده‌اند، اما نزدیک بودن *muten* به *fordern* در این ترجمان لحاظ نشده و اکثراً آن را فقط و فقط به یک انتظار داشتن برگردانده‌اند. والتر کرف (Walter Cerf) در ترجمه خود از بند ۷ واژه *muten* را به *expect* برگردانده است.

“Many a thing may be attractive and pleasurable to him; no one cares about that; but if he declares something to be beautiful, he expects the very same pleasure of others, he judges not solely for himself, but for everyone, and then speaks of beauty as if it were a property of things. Hence, he says, the thing is beautiful, and does not count on others agreeing with his judgment of pleasure because they did so occasionally in the past; rather he demands this agreement from them. He censures them if they judge differently and denies them taste, which he yet demands they should have” (Kant, 1963, p. 13).

شاهد هستیم که muten به expect ترجمه شده است و fordern به demand. در دومی شکی نیست که حق مطلب ادا شده است، اما در اولی، آن حق دار بودن مطلب به واقع منتقل نمی‌شود. پل گایر (Paul Guyer) در ترجمه خود از همین بند، واژه muten را به expect برگردانده است.

“Many things may have charm and agreeableness for him, no one will be bothered about that; but if he pronounces that something is beautiful, then he expects the very same satisfaction of others: he judges not merely for himself, but for everyone, and speaks of beauty as if it were a property of things. Hence he says that the things is beautiful, and does not count on the agreement of others with his judgment of satisfaction because he has frequently found them to be agreeable with his own, but rather demands it from them” (Kant, 2000, p. 98).

اما در این بین، ترجمه ورنر پلوهار (Werner Pluhar) قدری متفاوت‌تر از پل گایر و والتر کرف است: “Many things may be charming and agreeable to him; no one cares about that. But if he proclaims something to be beautiful, then he requires the same liking from others; he then judges not just for himself but for everyone and speaks of beauty as if it were a property of things. That is why he says: The thing is beautiful, and does not count on other people to agree with his judgment of liking on the ground that he has repeatedly found them agreeing with him; rather, he demands that they agree” (Kant, 1978, p. 56).

در اینجا پلوهار muten را به require برگردانده است که در این واژه، نوعی طلب کردن و اصرار کردن و دستور دادن تداعی می‌شود. بدین صورت شاید بتوان این ترجمه را، که در زیر سایه نام‌هایی چون پل گایر کمتر دیده شده است، دقیق‌ترین ترجمه حاضر از پاراگراف بند هفتم کانت دید.

«بهترین ترجمه از muten مطالبه یا مدعی شدن است که نشان می‌دهد muten هم مثل fordern یک نیروی اجباری است. اگر شباهت بسیار نزدیک این دو اصطلاح را در نظر داشته باشیم، استفاده کانت از این دو اصطلاح در متن فوق، به نظر می‌رسد که چیزی مهم‌تر از روشی است که او برای حکم ذوقی به کار برده است. این قضاوت‌ها

کاری نمی‌کنند، مگر اینکه این مطالبه را نمایان می‌سازد که آن کسی که از این موضوع (شیء زیبا) احساس خوشایندی کند، لاجرم می‌بایست آن را خوشایندش باشد» (راجرسون، ۱۹۸۲، ص ۳۰۵).

کانت از کلمه *fordern* نه تنها در بند ۷ که در هر کجا بحثی از موافقت با بحث زیبایی مطرح است، بهره می‌برد. این استفاده در بندهایی مانند بند هشتم که درباره رضایت همگانی است، بند ۲۲ که درباره ضرورت اعتبار کلی و همگانی است و بند ۶۲ که درباره غایتمندی صوری است، به وضوح دیده می‌شود.

در پرتو استفاده کانت از *fordern* و *muten* برای مشخص کردن ادعای توافق در موضوعات ذوقی، ما باید سه نتیجه‌گیری داشته باشیم:

۱. برخلاف تفسیر غالب، این عبارات از تمایز بین ادعای اینکه اشخاص احساس لذت خواهند داشت و اینکه باید احساس لذت کنند، حمایت نمی‌کنند؛

۲. بلکه کانت از *fordern* و *muten* استفاده می‌کند که بگوید وقتی من به درستی، شیء ای را زیبا می‌نامم، هر کس به خودش زحمت دقت و قدردانی از آنشی را بدهد، باید از آن لذت ببرد؛

۳. بر پایه گذر از بند ۷، مطالبه مشروع، توافق تنها همان چیزی است که منظور کانت از حکم ذوقی همگانی است، و این مطالبه با آنچه که توسط اخلاق پشتیبانی می‌شود در تضاد نیست (همان، ص ۳۰۶).

تلاش راجرسون این است که حکم ذوقی کانت را یک حکم بیشتر اخلاقی بداند. گرچه نتیجه‌گیری او درست نیست؛ زیرا او ادعای این را دارد که کانت هیچ‌گاه در نقد سوم، حتی یک بار هم از طرف روبه‌رو انتظار این را ندارد که در حکم ذوقی اش با او هم‌مسیر باشد و برای همین است که می‌گوید: «اما من جایی پیدا نکرده‌ام که کانت در متن‌ها از *erwarten* استفاده کند». ولی برخلاف نظر او، کانت در متن اصلی نقد سوم، در بندهای ۱۷، ۲۶ (دو بار)، ۲۹، ۳۴، ۶۵، ۶۷، ۸۳ و ۸۷ از واژه *erwarten* بهره برده است. راجرسون، بی‌توجه به این موضوع بوده است که کانت، در قسمت‌هایی از *fordern* بهره می‌برد که درباره حکم ذوقی و نتیجه آن بحث می‌کند و زمانی از *erwarten* بهره می‌برد که مقصودی اخلاقی در آن بحث مدنظرش باشد. مانند بند ۱۷ که در باب ایده‌آل زیبایی سخن می‌گوید و در جایی از *erwarten* بهره می‌برد که بحث‌اش در مورد تبلور اخلاقی است.

Von der Normalidee des Schönen ist doch noch das Ideal desselben unterschieden, welches man lediglich an der menschlichen Gestalt aus schon angeführten Gründen erwarten darf. (Kant, 1922, 55).

این استفاده در بندهای دیگر نیز به همین نحو است؛ مانند بند ۸۷ که درباره برهان عقلی وجود خدا بحث شده است. حال بدون آنکه از بحث راجرسون نتیجه‌گیری شود، باید گفت که از دیدگاه راجرسون، در احکام ذوقی کانت و در ادعای اعتبار همگانی‌اش، او الزامی اخلاقی را می‌بیند؛ نظری که دقیقاً از دیدگاه پل‌گایر، شکل دیگری را دارد. پل‌گایر در کتاب *کانت و ادعاهای ذوقی*، دلیل آنکه چنین ترجمه‌ای از مطالبه‌گری کانت را به انتظار برگردانده است، توضیح می‌دهد.

کانت همچنین از تعدادی از افعال استفاده می‌کند که همه آنها به معنای انتظار، مطالبه و یا نیاز به چیزی هستند. از این رو کانت در بند ۷ می‌گوید که در زیبا نامیدن چیزی، شخص نباید روی موافقت دیگران با خوشایندی آن

حساب کند... بلکه به آن نیاز [fordert] دارد؛ او همچنین می‌گوید که فرد «مطالبه می‌کند» (verlangt) که دیگران ذوق داشته باشند (کایر، ۱۹۹۷، ص ۱۲۳ و ۱۲۴).

ابتدا باید این نکته را بگوییم که افعالی که مدنظر گایر است، برخلاف راجرسون، افعالی دیگر برای مطالبه هستند. او به عنوان مثال در فعل muten معنایی از مطالبه را ندیده، بلکه دقت خود را بر افعالی دیگر گذارده است. گایر معتقد است که آنچه دیگران در ترجمان فعل anspruch به عنوان مطالبه در عامیانه ترجمه کرده‌اند، معنایی جز title یا عنوان ندارد. «کلمه‌ای که کانت معمولاً از آن استفاده می‌کند Anspruch است که قاعدتاً به مطالبه برگردان می‌شود... اما، برگردان صحیح‌تر از واژه Ansprush «عنوان» (Title) است» (همان).

از طرفی دیگر، گایر مدعی می‌شود که کانت در بندهای متفاوتی از فعل zumuten بهره می‌برد که این واژه با آنکه به معنای مطالبه است، اما از دیدگاه گایر، استفاده از آن، حداقل در جهان معاصر نوعی مطالبه‌گری گستاخانه خواهد بود.

در این عبارت آخر، کانت هم از فعل ansinnen استفاده می‌کند، یک کلمه دیگر به معنای انتظار و یا نیاز داشتن؛ بنابراین از طریق حکم ذوقی یک فرد «نیاز به احساس لذت از یک ابژه، از همه را دارد. و کانت تفاوت می‌گذارد بین حکم ذوقی و حکم حسی زیبایی‌شناسی، با گفتن اینکه که در مورد دوم، در حقیقت ممکن است شخص، دیگران را با لذت خود موافق بیابد»، اما «نیازی به «آن» نداشته باشد. Ansinnen و zumuten دقیقاً یک مترادف نیستند؛ زیرا دومی این حس را منتقل می‌کند که مطالبه فرد گستاخانه است (حداقل در کاربرد معاصر)، اما هر دوی آنها به طلب کردن یا درخواست اشاره می‌کنند (همان، ص ۱۲۴).

گایر برخلاف نظر راجرسون، مدعی می‌شود که کانت در پی آن نیست که اعتبار همگانی داشتن را به یک وظیفه اخلاقی نزدیک کند. او معتقد است کانت، در احکام ذوقی، به جای یک وظیفه اخلاقی، در پی رسیدن به یک شرایط سرتاسر عقلی است.

بحث کانت در بند ۸ و ۹ زمینه معرفت‌شناختی را برای عنوانی همگانی مشخص می‌کند که به حذف هر زمینه اخلاقی مربوط می‌شود. در نهایت، کانت به جای معنای ضمنی برای توصیف ادعای ذوقی از برخی اصطلاحات شناختی بهره می‌برد. دو جمله از بند ششم آشکارکننده موضوع هستند. ابتدا کانت شرایطی را که شخص می‌تواند لذت دیگری را مطالبه بگوید، توصیف می‌کند؛ «بنابراین باید آن را مبتنی بر چیزی بدانند که بتواند آن را در هر شخص دیگر نیز پیش فرض بگیرد». چند جمله بعد کانت مجدد به جای واژه مطالبه از واژه پیش فرض بهره می‌برد و می‌گوید «زیرا به خاطر همین مشابهت با حکم منطقی است که می‌توانیم آن را برای همه مردم فرض کنیم»، این حکم برای دیگران از پیش معتبر فرض می‌شود و این مستلزم آن است که زمینه به سبب تصمیم‌گیری برای دیگران به دست آید. اما این فقط به این معناست که «حکم زیبایی‌شناسی»، «احساس لذت را در دیگران» پیش فرض می‌کند (همان، ص ۱۲۵).

این تعبیر گایر، کاملاً منطبق با بنیان نقد قوه حکم است. کانت در پی آن است که همه اعتبار حکم ذوقی را به یک اعتبار سوپزکتیو بازگرداند و نه اعتباری عملی. او در جای‌جای نقد سوم خویش، این بحث را پیش می‌کشد که حکم ذوقی، یک حکم سرتاسر مربوط به سوژه است و سعی کانت در آن است که بتواند ارتباط حکم ذوقی با ابژه را به صفر برساند. وقتی دیدگاه راجرسون و گایر را در مقابل هم قرار می‌دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که راجرسون براساس اینکه مدعی است کانت برای اعتبار همگانی، لذت را از دیگری طلب می‌کند و مبنای این طلب کردن را وظیفه‌ای اخلاقی می‌داند. اما گایر،



نه تنها حکم ذوقی و اعتبار همگانی را در راستای مبنایی اخلاقی نمی‌داند، بلکه آن را کاملاً شناختی در نظر می‌گیرد؛ بنابراین مبنای باید اخلاقی کنار گذاشته می‌شود و معیار اعتبار همگانی بر انتظار است. «یک حکم ذوقی، نه یک پیش‌بینی براساس استقرا و استنتاج، بلکه ادعای واکنش دیگران است؛ تأییدیه نیازش پیوستن دیگران است، درحالی که اگر دیگران در واقع موافق آن هم نباشند، این ادعا شکست نمی‌خورد. حال این چه ادعایی است؟» (همان، ص ۱۲۶ و ۱۲۷).

گایر توضیح می‌دهد که شخص هنگام برخورد با ابژه - حال این ابژه می‌تواند یک خانه زیبا، لباس یا گل زیبا باشد - اگر لذتی ببرد، براساس اصل رأی کلی (Universal Voice) در انتظار موافقت دیگری باشد.

اما از آنجاکه موافقت خودش با حکم دیگری از تجربه خودش از ادعای لذت، چندان صادقانه نخواهد بود، فرد نباید صرفاً توافق کلامی دیگران را درخواست کند. فرد از آنها می‌خواهد که واقعاً آن لذت را تجربه کنند. صحبت کردن با رأی کلی، نسبت دادن احساس لذت به دیگران براساس احساس خود فرد است (همان، ص ۱۲۷).

و این در حالی است که دیگر آن شکل مطالبه‌ای که راجرسون مدنظرش بود، لحاظ نخواهد شد؛ بلکه این یک انتظار داشتن از دیگری است که مورد بررسی قرار می‌گیرد. کانت معتقد است که اصل رأی کلی همان اصلی است که منجر به اعتبار همگانی می‌شود. گایر نیز به‌درستی این موضوع را یادآوری می‌کند که این گونه‌ای نسبت دادن لذت به دیگران است که اصل قرار می‌گیرد، نه یک زور یا جبر. خود کانت نیز در بند ۸ می‌گوید که «خواستار توافق همه هستیم»؛ اما نکته‌ای که در بحث گایر بسیار مهم است، بحث همین «اصل رأی کلی» است که از نظر کانت، همان اصل موضوع قلمداد می‌شود. گایر، به جست‌وجوی اصالت رأی کلی می‌پردازد.

این موضوع به ما در مورد شرایط نسبت دادن ذوق اشاره می‌کند، اما هنوز وضعیت معرفت‌شناختی چنین ادعایی را روشن نمی‌کند. پاراگراف نهایی بند ۸ آخرین امید ماست، اما جملات آغازین آن فقط مشکلات بیشتری را پیش پا می‌گذارد. کانت با این گفته شروع می‌کند که «در حکم ذوقی هیچ چیز اصل موضوع قرار نمی‌گیرد جز همین رأی کلی، ناظر بر رضایت بدون دخالت مفاهیم و بنابراین امکان حکمی زیباشناختی که می‌تواند در عین حال برای همه معتبر دانسته شود» و این عبارت، مفهوم «اصل موضوع» (postulate) را در این بحث توضیح می‌دهد. و همین توضیح ممکن است سرخ ما در رابطه با ماهیت ادعای اعتبار بیناذهنی باشد (همان).

کانت مبحث «رأی کلی» را که در بند ۸ تعریف آن را به آینده موکول می‌کند، اصل موضوع می‌داند؛ اصلی که کانت سه تعریف متفاوت از آن را ارائه می‌دهد. گایر برای تفکیک این سه تعریف از یکدیگر، سراغ نقد اول کانت می‌رود:

تعریف ۱. اصول کیفیت است. گایر ادعا می‌کند که این تعریف، کاربردی ندارد؛ زیرا «ظاهراً (رأی کلی) با کمیت حکم زیبایی‌شناختی بیشتر از کیفیت در ارتباط است». کانت در ادامه همین بحث در نقد اول، اصل موضوع را چنین تعریف می‌کند: «ما به همان درجه از مشروعیت می‌توانیم اصول جهت را [به عنوان اصول موضوعه] وضع کنیم؛ زیرا این اصول [بنیادین] مفهومان از اشیا به طور عام را به‌هیچ‌وجه توسعه نمی‌دهند، بلکه فقط شیوه‌ای را تصویر می‌کنند که از آن طریق، مفهوم به طور عام با قوه شناخت در هم آمیخته می‌شود» (کانت، ۱۳۹۴، ص ۳۰۲).

تعریف ۲. در ارتباط با ریاضیات است. کانت مفهوم اصل موضوع را در این تعریف، براساس ریاضیات تبیین می‌کند و مدعی است که اصل موضوع، خاصیت یک گزاره عملی، قطعی و فوری را برای رسیدن به جواب دارد؛ مانند تعبیر یک گزاره ریاضی که بلافاصله پس از بررسی گزاره، نتیجه قطعی مشخص می‌گردد. گرچه، گایر معتقد است که در احکام ذوقی، جواب این دست گزاره‌ها معلوم نیست؛

۳. مفهومی است که از نقد عقل عملی به این بخش آورده شده است؛ دقیقاً در مباحثی که بحث ایده‌هایی چون خدا، جلودانگی و جهان به میان می‌آید؛ ایده‌هایی که خارج از هر بحث، در این زمان به اثبات نمی‌رسند. از طرفی کانت در گام اول، خود اذعان دارد که ادعای ذوقی، نمی‌تواند نتیجه منطقی هیچ قانون عملی‌ای باشد؛ بنابراین رأی کلی که قرار است اصل موضوع قرار بگیرد، یک اصل سوپرناتو خواهد بود و نمی‌تواند همراه با داشتن مفهومی به صورت پیشینی، اصالت خویش را باز یابد. باید دقت شود که اصل موضوع در حکم ذوقی، مربوط به رأی کلی است خود کانت با دقت در بند ۸ تأکید دارد که رأی کلی، یک ایده [صورت عقلی] است که ناظر است بر رضایت همگان و به دلیل نبود مفهوم، امکان حکم زیباشناختی را برای همه میسر می‌سازد.

قدری برای رسمی کردن این نتیجه‌گیری، ممکن است بگوییم که حکم اینکه یک ابژه خاص x زیباست به این ادعا می‌رسد که هر کسی که x را درک می‌کند، جدا از هر گونه پیش‌بینی براساس مفهومی (هر مفهومی از آن ابژه)، از آن لذت ببرد، و یا در یک شرایط ایدئال، عدم تداخل لذت حسی محض (جدا از مفاهیمی که ممکن است ایجاد کنش علاقه کند)، هر کسی که x را درک می‌کند از آن لذت خواهد برد. حال می‌توانیم بین تجزیه و تحلیل شرایط واقعی اعلام کردن اینکه یک x زیباست، و توصیف شواهدی که بر اساس آن، فرد می‌تواند به طور منطقی چنین ادعایی بکند، تمایز قائل شویم. یک فرد ممکن است به طور منطقی اعلام کند که یک ابژه x تنها در صورتی زیباست که از x لذت ببرد و بر این باور باشد که لذت او از x به علت هماهنگی است که مشاهده x در تخیل و فهم او به وجود آورده است (گایر، ۱۹۹۷، ص ۱۲۷).

این بحث، نشان از این دارد که شواهد موجود از یک ابژه، برای لذت بردن، می‌تواند در میان افراد متفاوت باشد. من مثلاً به دلیل نوع دیالوگ‌نویسی *ساموئل بکت*، از نمایشنامه آخر بازی لذت می‌برم؛ اما همکار من، به دلیل توضیح صحنه این متن است که به وجد می‌آید. اگر چنین باشد، طبق ادعای گایر ما به آن رسالت رأی کلی نخواهیم رسید؛ درحالی که اگر مبنای این ادعا را فردیت و آزادی بگذاریم، آن‌گاه شاید چراغ دیگری هم برای روشن شدن باشد. گایر اعتقاد دارد که این رأی کلی، نیازمند اطمینان فرد از حکمی که می‌دهد است و کافی است که فرد این اطمینان را حاصل نکند که شیء پیش‌روی او، به همان دلایلی زیباست که برای دیگری نیز چنین است. پس لازمه یک رأی کلی، اطمینان شخصی آن است؛ اطمینانی از زیبا بودن شیء و از همین جاست که او، اعتقاد به عقلانی بودن و شخصی بودن حکم ذوقی دارد و کانت نیز تأکید می‌کند که حکم ذوقی، باید به صورت شخصی و در مورد یک ابژه صادر شود.

### ۱. برنت کلر و ادعای ضرورت لذت و ضرورت توجه

در تضاد این دو نظریه، یک نظریه سوم هم وجود دارد که می‌توان آن را میان‌روترین نظریه دانست. برنت کلر (Brent Kalar) در کتاب *مطالبات فوقی در زیبایی‌شناسی*، نظریه بینابین این دو دیدگاه دارد.

من بحث خواهیم کرد که در حقیقت یک ابهام اساسی در بحث کانت درباره ضرورت زیبایی‌شناسی وجود دارد. در بعضی عبارات، او طوری حرف می‌زند که انگار (حکم ذوقی) یک الزام اخلاقی است، یا حداقل به طریقی وابسته به اخلاق است. در برخی عبارات دیگر با این حال، به نظر می‌رسد که به طور واضح بین یک زیبایی‌شناسی و یک الزام اخلاقی را تمایز می‌گذارد، و انکار می‌کند که اولی کاری با دومی دارد (کلر، ۲۰۰۶، ص ۳۲).

برنت کلر نه مانند راجرسون همه تعابیر کانت را با دریچه اخلاق نگریسته است، نه مانند گایر به صورت شناختی. کلر معتقد است که ما در احکام ذوقی، با دو دسته از احکام روبه‌رویم؛ اولی‌ها میلی به اخلاق دارند و دومی‌ها میل به زیبایی‌شناختی.

من پیشنهاد می‌کنم که به منظور حل این ابهام، باید بین دو الزام مشخص موجود در حکم ذوقی تمایز قائل شویم. اولین اینها لذت است - الزام یا مطالبه اینکه یک ابژه خاص باید خوشایند یافت شود. دومین مورد، توجه است؛ الزام یا افزودن مطالبه اینکه باید به آن ابژه توجه شود. در این مورد که من پیشنهاد می‌کنم، اولین الزام کاملاً مستقل از اخلاق است، درحالی که دومی این‌گونه نیست. تنها اولی شامل یک هنجارگرایی زیبایی‌شناسی متمایز است؛ دومی مربوط به استفاده اخلاق از تجربه زیبایی‌شناسی است (همان).

مسیری که برنت کالر برای اثبات نظریه خود انتخاب کرده، مسیر ضرورت است. کانت در بند ۱۸ از گام چهارم بحث از ضرورت «نمونه‌وار» (exemplarisch) می‌کند. او در این بند، حکم ذوقی را مستقل از هر تصور دیگری می‌داند.

زیبا را چیزی می‌دانیم که نسبتی ضروری با رضایت داشته باشد؛ اما این ضرورت از گونه‌ی ویژه‌ای است. این یک ضرورت عینی نظری نیست که در آن بتوان به نحو پیشین دانست که هر کس همین رضایت حاصل از عینی را که من آن را زیبا می‌خوانم احساس خواهد کرد. یک ضرورت عملی هم نیست که در آن، به واسطه‌ی مفاهیم یک اراده‌ی عقلی محض، که به‌مثابه قاعده‌ای در خدمت موجودات مختار قرار می‌گیرد، رضایت نتیجه‌ی ضروری قانونی عینی است و معنایی جز این ندارد که ما مطلقاً (بدون هیچ قصد دیگری) باید به طریق تئینی عمل کنیم. بلکه ضرورتی که در یک حکم زیباشناختی تعقل می‌شود فقط می‌تواند نمونه‌وار خوانده شود، یعنی ضرورت موافقت همگان با حکمی نمونه‌ای از قاعده‌ای کلی، که قادر به بیان آن نیستیم، تلقی می‌شود (کانت، ۱۳۹۳، ص ۱۴۶).

برنت کالر، با تکیه به این قسمت از بند ۱۸ است که استقلال گونه‌ای از حکم ذوقی را نسبت به شناخت و اخلاق مطرح می‌کند و تأکید دارد که این‌گونه از حکم ذوقی، تحت تأثیر هیچ‌کدام از مبانی‌ای که کانت پیش‌تر طراحی کرده، نیست.

کانت انکار می‌کند که این نوع ضرورت، ارتباطی با ضرورت نظری دارد که ممکن است یک پیش‌بینی واقعی بر آن استوار باشد. با این حال طبق نظر کانت، ضرورت «نمونه‌وار» یک ضرورت ابژکتیو عملی نیست، که در آن، حرکت آزادانه از طریق مفاهیم منطقی محض، به عنوان یک قانون عمل می‌کند. این تمایل، نتیجه ضروری یک قانون ابژکتیو است و هیچ معنای دیگری جز آن ندارد، که باید به شیوه‌ای خاص عمل کند. به عبارت دیگر، ضرورت ذوق بر پایه هیچ‌گونه اصل دلیل عملی، به‌ویژه قانون اخلاقی نیست (کالر، ۲۰۰۶، ص ۳۳).

پس از این، کالر شکل دیگری از احکام ذوقی را که در ارتباط با اخلاق هستند پیش می‌آورد. او با تکیه به بند ۲۲، ضرورت توافقی کلی که در حکمی ذوقی تعقل می‌شود ضرورتی ذهنی است که با پیش‌فرض یک حس مشترک، به‌مثابه [ضرورتی] عینی تصور می‌شود مدعی می‌شود که کانت شکل دیگری از احکام ذوقی را مطرح می‌کند، که با احکام قبلی متفاوت است. کانت در این بند، که بند مهمی هم هست، فرضیه‌ای درباره مصنوعی بودن و اکتسابی بودن قوه ذوق نیز مطرح می‌کند.

این سؤال که آیا در واقع امر چنین حس مشترکی به‌مثابه اصل تقویمی امکان تجربه وجود دارد یا اصل عقلی باز هم عالی‌تری آن را فقط به اصلی تنظیمی برای ما تبدیل می‌کند تا حس مشترکی را برای اغراض عالی‌تر در ما ایجاد کند و بنابراین این سؤال که آیا ذوق قوه‌ای اصیل و طبیعی است یا فقط ایده‌ای از قوه‌ای مصنوعی است که باید اکتساب شود به نحوی که حکم ذوقی با ادعای توافق کلی‌اش در واقع فقط حاجتی از عقل است برای ایجاد چنین توافقی در شیوه‌ی احساس... (کانت، ۱۳۹۳، ص ۱۵۰).

و در همین بند است که کانت با لحنی متفاوت نسبت به لحن‌هایی که پیش‌تر در مورد حکم ذوقی داشته، با بایندی اخلاقی، دیگری را موظف به تأیید حکم ذوقی می‌کند: «اما این حس مشترک نمی‌تواند مبتنی بر تجربه باشد زیرا می‌خواهد احکامی را تصویب کند که حاوی یک الزام‌اند او نمی‌گوید که هر کس با حکم ما موافقت می‌کند بلکه می‌گوید باید با آن موافقت کند» (همان، ص ۱۴۹). همین روند را کانت در بند ۴۲ در باب علاقه عقلی به زیبا نیز دارد. کانت در آنجا می‌گوید «علاقه‌ای بی‌واسطه به زیبایی طبیعت همیشه نشانه‌ای از نیک‌نفسی است؛ و وقتی این علاقه به صورت عادت درآید لااقل دال بر استعدادی از ذهن برای احساس اخلاقی است».

«از آنجاکه در بند ۴۲، کانت به این نتیجه می‌رسد که این تمایل بر پایه اخلاق استوار است، به نظر می‌رسد که او به این پیشنهاد که ضرورت زیبایی‌شناسی در حکم ذوقی یک پایه اخلاقی دارد، متعهد است» (کلر، ۲۰۰۶، ص ۳۳). همچنین کانت در تیتلر بند ۵۹ در باب زیبایی به مثابه نماد اخلاقیات، پرواضح به ارتباط بین اخلاق و زیبایی اشاره دارد. اگر بخواهم در تأیید حرف کلر و برخلاف راجرسون با زبانی ساده نکته‌ای را بگویم، آن نکته این مطلب است که ما نمی‌توانیم یک مطالبه را هم‌زمان هم اخلاقی و هم مستقل از اخلاق بنامیم؛ اما این تا زمانی است که فقط از یک ضرورت پیروی کند؛ زیرا هر ضرورت، یک صورت مطالبه را پشتیبانی می‌کند اگر ضرورت‌ها متفاوت باشد، آن‌گاه گره این مشکل باز خواهد شد: «آنچه در حال حاضر به نظر یک مشکل می‌رسد، مشروعیت تمایز ضرورت توجه است. این مطالبه که ما توجه خود را به یک ابژه معطوف کنیم، از مطالبه اینکه ما از آن لذت ببریم، جداست. آنها دو ضرورت متمایز را تشکیل می‌دهند» (همان).

برنت کلر دو ضرورت را در حکم ذوقی کانت از یکدیگر جدا می‌کند. اولی، «ضرورت لذت» است و دومی «ضرورت توجه». کلر اولی را سرتاسر زیبایی‌شناختی می‌داند و دومی را گره‌خورده به اعتبارات اخلاقی. او در انتها نتیجه می‌گیرد که ضرورت لذت است که اساس حکم ذوقی را تشکیل می‌دهد و ضرورت توجه، ریشه در باورهای مذهبی دارد.

حال اجازه بدهید تا من نظر خودم را به طور خلاصه بیان کنم در تفسیر ارائه‌شده در اینجا، ضرورت زیبایی‌شناسی برای «موافقت» با حکم ما، بین دو مطالبه متفاوت، رنگ‌وبوی ابرهام گرفته است. این می‌تواند به معنای این باشد که ۱. ما یا باید با لذتی که در مورد ابژه داریم موافقت کنیم (احساسی که اساس حکم زیبایی‌شناسی را تشکیل می‌دهد)، یا اینکه ۲. باید در مورد توجهی که به آن می‌دهیم موافق باشیم (عملی که سبب می‌شود لذت از ابژه امکان‌پذیر باشد). با نگاه داشتن این تمایز بین دو «ضرورت لذت» و «ضرورت توجه»، می‌توانیم تنش بین تفاسیر متفاوت از هنجارگرایی ذوق را حل کنیم هنگامی که کانت منکر آن می‌شود که «ضرورت نمونه‌وار» یک ضرورت اخلاقی است و تنها قصد دارد که منکر آن شود که ضرورت لذت، در اصول اخلاقی ریشه دارد.

دو دلیل اصلی برای این کار وجود دارد. دلیل اول برای این اندازه محدود کردن خودم این است که، تنها در مورد «ضرورت لذت» است که کانت، منحصر به فرد بودن زیبایی‌شناسی از هنجارگرایی را آشکار می‌کند. شاید واقع امر این باشد که این هنجارگرایی ریشه در شناخت دارد، اما قابل تقلیل بدان نیست. از سوی دیگر توجه «ضرورت توجه» به نظر من، به جای زیبایی‌شناسی، به فلسفه اخلاقی تعلق دارد؛ دوم اینکه، باید اعتراف کنم که توجه کانت از «ضرورت توجه» را که خیلی قانع‌کننده نمی‌یابم. این توجه از مفهوم خاص اخلاق کانت حمایت می‌کند و حتی این بحث برای پیوند حکم ذوقی با اخلاق و به طبع با مذهب است. از آنجاکه من این اصول را به عنوان پایه‌ای امیدوارکننده برای شرح ارزش زیبایی نمی‌بینم، من بجز تمایل تاریخی در این جنبه از فلسفه ذوق کانت، ذوق ادبی چندانی برای نوشتن در موردش ندارم (همان، ص ۳۵ و ۳۶).

## نتیجه‌گیری

می‌توان نتیجه گرفت که تمیز دو ضرورت لذت و توجه، ما را از گرفتاری‌های گایر و راجرسون می‌رهاند و منجر بدان می‌شود که قسمت‌های اخلاقی حکم ذوقی را به طرفی گذاریم و در قیاس همیشه‌گی آن با احکام ذوقی‌ای که ریشه در لذت ما دارند، گرفتار نشویم.

راجرسون، تمام دقت خویش را بر این گذاشته بود که اثبات کند در ادعای اعتبار همگانی، یک الزام اخلاقی وجود دارد؛ گرچه او به این موضوع دقت نکرده است که کانت فقط در قسمت‌هایی از فعل انتظار داشتن سود برده که مباحثی اخلاقی را مطرح کرده است. نمی‌توان از کانت انتظار داشت که در بحث حکم ذوقی، که سرتاسرش مباحثی سوپژکتیو است، بنیانی عملی را قرار دهد و می‌توان تا اینجا با نظر گایر هم‌مسیر بود که حکم ذوقی، در اصل بیشتر شبیه حکم شناختی است، ولی بی‌واسطه مفهوم و ابژه. از طرفی این نقد هم به گایر وارد است که او انتظار هم‌راه با حق طلبی را در بندهای مهمی چون بند ۷ لحاظ نکرده و چاشنی انتظار داشتن در اعتبار همگانی را مانند راجرسون در نظر نگرفته است. اما بحث انتهایی این بخش، شرایط را برای ادامه مبحث مهیاتر می‌کند.

داشتن یک بنیان در لذت، یک ویژگی ضروری از حکم ذوقی است، تا جایی که مربوط به زیبایی‌شناسی باشد. بنابراین موافقت در این احکام تنها در صورتی می‌تواند مطالبه شود که باید لذتی بر آنها اعمال شود؛ در این صورت می‌تواند مورد مطالبه قرار گیرد. در نتیجه حکم ذوقی باید حاوی یک «ضرورت لذت» باشد. همین چند خط، خلاصه بحث کلر است؛ ولی منظور این مطالبه، این است که یک ابژه خاص باید خوشایند شناخته شود، یا آن لذت باید در آن پیدا شود. این ضرورت، در مورد لذت بردن از یک ابژه زیبا یک پیش‌عادی است که می‌توان آن را برای هر کس لحاظ کرد؛ بنابراین مطالبی که به وجود می‌آید، آن است که لذت ما به ابژه زیبا، «بدهکار» است. این می‌تواند یک چرخش کوپرنیکی دیگر، این بار در نقد سوم باشد. اگر برخلاف گفته خود کانت، عصاره لذت را در شیء زیبا بدانیم، آن‌گاه بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. اگر بنیان لذت درون ابژه باشد، و ما این لذت را با استفاده از بازی آزاد، به حرکت درآوریم، آن‌گاه خواست لذت بردن از دیگری منطقی خواهد بود. بی‌شک تا زمانی که عینی نباشد، بازی آزاد به راه نمی‌افتد. باید چیزی زیبا روبه‌روی ما قرار گیرد تا عنصر لذت در ما به حرکت درآید؛ اما این شیء زیبا، فقط و فقط حرکت‌ساز یک مسیر سوپژکتیو است. در اصل، ضرورت لذت به ما یک مسیر سوپژکتیو می‌دهد.

فرض پایه‌ای در نظریه کانت این است که زیبایی دست‌کم به صورت ابژکتیو ظاهر می‌شود (منظور به عنوان یک ابژه متمایز از سوژه و حالت‌های دیگر آن و این ابژه ممکن است صرفاً یک ظاهر باشد) یا نوعی تصویر سرتاسر خیالی از چیزی که درون ما وجود دارد. در نتیجه، ضرورت لذت، به همان طریقی که مدنظر کانت است، یک ضرورت با تکیه بر آزادی و فردیت است که منجر به لذت همه‌کس خواهد شد و کانت نیز تأکید می‌کند که اگر می‌گوییم فلان چیز زیباست، ما در اصل در حال وصف تصویری هستیم که در درون خویش ساخته‌ایم، نه چیزی دیگر. بنابراین راه‌حل اساسی این است که هنگام بررسی نظریه حکم ذوقی کانت، ابتدا باید قصد خود را از بررسی مشخص کنیم. اگر قصد بررسی احکام زیبایی‌شناسانه است، باید سراغ آن دسته از بندها برویم که ضرورت لذت در آنها لحاظ شده و اگر به دنبال حکم اخلاقی می‌گردیم، به دنبال بندهایی برویم که در آنها ضرورت توجه لحاظ شده است.

منابع.....

کانت، ایمانوئل، ۱۳۹۳، *نقد قوه حکم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی.

\_\_\_\_، ۱۳۹۴، *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، تهران، ققنوس.

Guyer, Paul, 1997, *Kant and the claims of taste*, Second Edition, Cambridge, University Press.

Hume, David. 1997, *Of the Standard of Taste, the British Empiricists, Philosophers*, Facsimile Publisher

Kalar, Brent, 2006, *The demands of taste in Kant's aesthetics*, Continuum International Publishing Group.

Kant, Immanuel, 1922, *Kritik der Urteilskraft*, Verlag Von Felix Meiner.

\_\_\_\_, 1963, *Critique of the Judgment*, tr. By Walter Cerf, Oxford, University Press.

\_\_\_\_, 1978, *Critique of Judgment*, Tr. By Werner S.Pluhar, Hackett Publishing Company, Inc, Indianapolis, Cambridge.

\_\_\_\_, 2000, *Critique of the Judgment*, tr. By Paul Guyer and Eric Matthews, ed. By Paul Guyer, Cambridge, University Press.

Rogerson, Kenneth.F, 1982, "The meaning of universal validity in kant's aesthetics", in *The journal of Aesthetics and Art criticis*, V. 4, N. p.301-308.